

حسینیه واره‌ها ۱۱۱

از کودکی با «یا حُذَین» در دلمان حسینیه ساختیم

- در میان - روضه‌های زندگی کردن خوش است

کریمی خانوادگی، خانواده کربجانی

مرد بودی و اشک های جاری ات در روضه ها، بد جور آتش می زد.
شجاع بودی و وقتی روضه خوان به گودال می رسید
تکان های شانه ات، حسابی دلم را تکان می داد.
غیرت در رنگ های تو می جوشید

و وقتی مصیبت تازیانه را می شنیدی
حق هوی گریه ات صدای گریه مرا بلند می کرد.
خسته از کار روزانه، شب ها به هیئت که می رفتیم
چنان با شوق سینه می زدی که گویی با خستگی، غریبه ای.
دست تنگ بود؛ اما چنان برای روضه گشاده دستی می کردی
که انگار ثروتمندی و فقر را نمی شناسی.

در هیئت محله، وقتی سینه می زدم
چه زیبا اشک های غمت روی لبخند های شوق می غلتید.
برای بذر محبتی که از حسین علیه السلام در دلم کاشتی
ممنون و مدیون توأم تا ابد.

تقدیم به پدرهای هیئتی!

فهرست

- ۹ | مقدمه
- ۱۱ | تو چرا بخشیدی و من چرا نمی بخشم حسین؟!
- ۱۹ | بچه ها دنبال بازی را دوست دارند.
- ۲۹ | آزادی نیاز است، زیاده خواهی نیست.
- ۳۵ | چه قدر فاصله است میان تربیت ما تا تربیت شما، حسین!
- ۳۹ | ما را ببخش به خاطر همه اشتباهاتمان، حسین!
- ۴۵ | کاش معنای «دخترها پدری هستند» را می فهمیدیم!
- ۵۱ | چرا این قدر صبوری رباب؟!
- ۵۷ | ببین چه قدر خانواده باران است کربلای حسین!
- ۶۵ | ای امتداد حبیب خدا در کربلا! کمی بیشتر بمان پیش بچه ها
- ۷۳ | خوش به حالت که نماد بندگی شدی در کربلا!
- ۸۱ | اگر دین ندارید، آزاده باشید.
- ۸۷ | سپر بلای بچه های حسین! سپر بلای بچه های من هم می شوی؟
- ۹۳ | بچه ها لطیف اند، لطیف تر از برگ گل.
- ۱۰۱ | بچه ها بهانه می گیرند. بهانه گیری، عیب بچه ها نیست.
- ۱۰۷ | زینب علیها السلام چه خوب نشان داد، فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام را در کربلا.
- ۱۱۵ | سواری دادن به بچه ها، هم رنگ شدن با رسول خداست.
- ۱۱۹ | آب بازی، آبادی روح بچه هاست.
- ۱۲۵ | دل بچه ها که می لرزد، آسمان ترک بر می دارد.
- ۱۳۳ | کوچک دیدن کارهای بزرگ، کار کربلایی هاست.

مقدمه

حسین جان! عمری به پای روضه‌های تو نشستیم و اشک ریختیم. با نوحه‌های تو آه کشیدیم و سینه زدیم. پرچم‌های تو را در هوا چرخاندیم و به تبرک، روی صورتمان کشیدیم؛ اما کاش معلوم می‌شد کی وقت زندگی کردن با روضه‌های تو می‌رسد؟

اشک‌هایی که برای تو می‌ریزیم، باید موجب رویش کربلا در متن زندگی‌مان بشود. از آه‌هایی که برای تو می‌کشیم، باید پناهگاه‌هایی بسازیم که کودکانمان در دل آنها آرام بگیرند. سینه‌ای که در عزای تو سرخ می‌شود، هیچ کینه‌ای از هیچ مؤمنی در خود جای نمی‌دهد. باید یاد بگیریم زیر سایه پرچم تو زندگی کردن را. چه خوب که صورت‌هایمان را با پرچم تو تبرک می‌کنیم؛ اما چه قدر لحظه لحظه زندگی‌هایمان نیازمند متبرک شدن به خودِ توست!

دلم می‌خواست از تو بنویسد. دل نوشته‌ها بنای جوشش کردند. این بار برای دلم شرط گذاشتم. گفتم اگر می‌خواهد از کربلا بنویسد، روضه‌هایی بنویسد که بتوانم با آنها زندگی کنم. دلم پذیرفت. من هم آزادش گذاشتم. روضه‌هایی نوشت که هم بوی زندگی می‌دهند و هم رنگ کربلای تو را دارند.

حالا که روضه‌ها را نوشته‌ام، می‌بینم چه خوب می‌شود در

میان روضه‌های تو زندگی کرد. همه زندگی، یادآور روضه‌های
توست. با این روضه‌ها می‌شود دائم الذکر بود؛ همیشه به یاد
تو و کربلای تو.

وقتی در متن روضه‌های تو زندگی می‌کنم، حال و هوایم چه
قدر فرق می‌کند با وقتی که روضه‌ها را در حاشیه زندگی می‌شنوم.
تا به حال روضه‌ها را شنیده‌ام و حالا می‌خواهم با آنها زندگی
کنم. زندگی با روضه‌ها کار هر کسی نیست. نگاه لطف تو اگر
نباشد، زندگی با روضه‌ها مقدور نیست.

مثل همیشه التماس می‌کنم باران نگاه لطف را از من
دریغ نکن. باز هم بیچاره توأم؛ اما بیچاره‌تر از همیشه. بیار بر من
حسین جان!

قم: شهر بانوی کرامت

بهمن ماه ۱۳۹۸

محسن عباسی ولدی